

برای درک خطرو وجود اسرائیل شناخت پرویز ثابتی، از صدملی ترین چهره های امنیتی تاریخ ایران و رئیس ساواک کافی است

جلادی که موساد ساخت

سفيد شويی اخير رسانه های ضد ایرانی از او پشت پرده مالی این شبکه ها را روشن می کند



که زننده می خواسته به سمت آسمان شلیک کند، آمیتیرش خطامی رود و به مرد جوان برخورد می کند. پسرجوان چند هفته بعد می میرد. زننده اما به زندان می افتد و چون گفته می شد این قتل، عملی نبوده ابتدا حکم ۱۰ سال زندان به او داده می شود و بعد هم حکم او به شش سال کاهش پیدا می کند. نکته جالب ماجرا اما اینجاست که ثابتی در روایت خود، آنقدر که نسبت به بازداشت زننده اش اظهار ناراحتی می کند نسبت به فوت آن جوان واکنش نشان نمی دهد و می گوید: «این جوانی که تیر خورد بلافاصله نمرد و تا دو هفته زنده بود و من تمام هزینه های کلینیک تهران (که حدود ۴۵۰۰۰ تومان بود) را دادم، ولی مستافسه مرد. اما در ادامه درباره زننده اش که افسر ارتش بود، می گوید: «زننده ما هم در دادرسی ارتش در مرحله بدوی دادگاه به ۱۰ سال زندان محکوم شد و در دفاع از خودش گفته بود که امن وظیفه حفاظت داشته ام» و در مرحله تجدیدنظر کاهش پیدا کرد و شش سال شد و خلاصه همچنان زندان بود تا من از ایران بیرون آمدم، تمام مدت گرفتار این مساله بودم. این مردک، استوار جعفری سه چهار بچه داشت و یک بچه اش ناقص و علیل بود و خانم من دالما برای بچه این استوار چیزهایی می خرید و محبت می کرد. رئیس دفتر من سرهنگ موقفی گفت: «این جعفری حواس پرت است و به خاطر مشکلات خانوادگی و بچه هایش من می خواهم او را عوض کنم و من هم گفتم عوض کن، او عوض کرد و خانم من آمد و گفت که: «او آمده اینجا و گریه کرده، بیچاره گناه دارد.» من هم گفتم «خانم این باید بود.» می گویم پولش را بدهند.» گفت که: «او گفته می خواهم پهلوی آقا باشم پس از زندانی شدن چون حقوق بانزشستگی او هزینه خانواده اش را تا من نمی کرد، من تا موقعی که تهران بود ماهی ۳۰۰۰ تومان از جیب خودم به خانواده او کمک می کردم.»

افسر موساد یا کارمند ساواک؟

خیلی از ساواکی ها برای آموزش و انجام اقدامات و فعالیت ها راهی اسرائیل می شدند. گاهی نیز افسران و درجه داران صهیونیستی راهی تهران می شدند تا به کارمندان اداره سوم، آموزش های لازم را دهند. یکی از افرادی که در صدر گروهی از ساواکی ها راهی اسرائیلی می شود، پرویز ثابتی است. ارتباطات او از همان زمان با سازمان موساد قوت پیدا می کند تا آنجا که این گمان می رود که او به موساد نیز خدمت می کرده است. این گزاره از آنجایی تقویت می شود که ثابتی در امور مربوط به نمایندگی های ساواک در خارج از کشور که خارج از حدود اختیارات او بود، مداخله می کرد. اطلاعاتی که ثابتی درباره فعالیت گروه های مبارز خارج از کشور داشت، کمک های زیادی به ساواک برای مقابله با گروه های ضد رژیم داد. از طرفی ثابتی دوره جنگ ها و عملیات ضد ایرانی را نیز در صند چریکی را گذرانده بود، گروهی که در اسرائیل آموزش های نظامی دیده بودند را با تجهیزات و امکانات گسترده برای مبارزه با سبهاکل به جنگ فرستاد. این روابط و ارتباطات ثابتی به اسرائیل اقتدار برای برخی از مردم واضح و مشخص بود که بعد از خروج ثابتی از کشور این شبایعه بخش می شود که او راهی اسرائیل شده است. موضوعی که ثابتی بازم آن را تکذیب می کند. او با پرواز رژی می شود و مدام واز ترس لو رفتن محل زندگی اش را تغییر می داده است.

فرار از ایران و خروج از کشور

اوضاع کشور که هر روز بدتر از روز قبل می شود، شاه تصمیم می گیرد به امید بهتر شدن شرایط کشور برخی افراد بدنام حکومت را برکنار کند تا شاید کمی از خشم انقلابیون کم شود. یکی از این افراد پرویز ثابتی بود. روزی که قرار می شود ثابتی از ریاست اداره سوم ساواک برکنار شده و سفیر شود، زننده هید می رود، نخست وزیر وقت به او می گوید که احتمالاً شاه از او بازنماند ندارد. همین حرف باعث می شود ثابتی چند ماه قبل از خروج شاه از کشور در آبان ماه برنامه خروج از کشور را بچیند. نکته قابل توجه در این رابطه میزان ثروتی بود که ثابتی به هنگام خروج از کشور همراه خود برد. بر مبنای اطلاعاتی که جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران در آستانه انقلاب منتشر کرد، پرویز ثابتی جزه مقامات نظام پهلوی بود که طی ماه های شهریور و مهر ۵۷ از غرب بازگانی از طریق بانک های مختلف به خارج فرستاد؛ ۱۳۵ میلیون تومان در آن سال که معادل امروزی آن ۶۳۰ میلیارد تومان و ۸۷۸ میلیون تومان بود. برد.

کرده ام که مجموعاً ۵۰۰۰ نفر می باشند ولی در مرحله اول باید نفقات درجات ۱ و ۲ که در ایجاد اغتشاشات و خرابکاری های چند ماهه اخیر شرکت داشته اند، دستگیر شوند و تعداد آنها ۱۵۰۰ نفر است. « مطرح کردن این موضوع با واکنش شدید آموزگار همراه می شود و می گوید: «چطور شما می خواهید در این شرایط ۱۵۰۰ نفر را دستگیر کنید؟ جواب محافل بین المللی را چه کسی باید بدهد؟» ثابتی پاسخ می دهد: «جواب محافل بین المللی را باید دولت بدهد و محافل بین المللی باید بدانند که دولت مسئول حفظ جان و مال و امنیت مردم است و نمی تواند اجازه بدهد چنین وقایعی ادامه یابد. اگر منظورتان از محافل بین المللی آمریکایی ها هستند، آنها ممکن است حامی نهضت آزادی و جبهه ملی و پاره ای گروه های لیبرال باشند ولی نمی توانند پشتیبان تروریست ها و آخوند های افراطی و قشری باشند.» جلسه میان آموزگار و ثابتی با نتش به پایان می رسد. باین حال ثابتی اصرار زیادی برای اجرای طرح خود به منظور کنترل شرایط کشور داشت و بعد از این ماجرا برای هویدا شرح می دهد و می گوید: «قبل از اینکه آموزگار شرفیاب شود و علیه نظریات من، مطلقاً به عرض برساند... از ۱۵۰۰ نفر را سریعاً دستگیر کنیم.» هویدا نظر مرا تایید کرد و گفت: «این ۱۵۰۰ نفر چه کسانی هستند؟» من این گروه ها را یکی یکی نام بردم و او یادداشت کرد که عبارت بودند از: سران و فعالان نهضت آزادی، سران جبهه ملی، روحانیون و معاذ افراطی طرفدار خمینی و عناصر فعال بعضی از انجمن ها و هیات های مذهبی.» نفر طلب مدارس فیضیه و حقانی و قم که به شهرستان ها سفر کرده و این مراسم جهلم ها را برپا می کنند، تعدادی از نویسندگان آشوبگر مانند اصغر حجاج سید جواد، تعدادی از بین ۷۰۰ نفر افراد وابسته به گروه های چریکی که محکومیت های خود را گذرانده ولی به دلایل امنیتی در زندان مانده بودند و به علت ورود بازرسان صلیب سرخ، آزاد شده و دوباره به فعالیت پرداخته بودند.»

آقای نخست وزیر، نمی دانید اعلام حکومت نظامی یعنی چه؟

زاد هیوا اعلام کرده بودند که از ۶ صبح، ۱۷ شهریور حکومت نظامی برقرار است. مردم به فرمان ارام در میدان ژاله تجمع کردند. برخورد ثابتی با جریان اتفاقات و کشتار آن روز خیلی عادی تر از دیگر افراد و درباریان رژیم بود. ثابتی تیراندازی به سمت مردم و کشتار را اقتضای حکومت نظامی می داند و در شرح اتفاقات در میدان ژاله این طور روایت می کند: «صبح روز ۱۷ شهریور در حالی که زن و خود در میدان ژاله ادامه دادیم و من در دفتر خود در ساواک مشغول به کار بودم، آمون، وزیر مشاور در امور اجرایی به من تلفن کرد و گفت «به من خبر داده اند که ماموران فرمانداری نظامی در میدان ژاله به جمعیت تیراندازی کرده و چند نفر کشته شده اند...» سپس شروع به گریستن کرد و در ادامه گفت: «بگویند که ماموران تیراندازی نکنند و افزود، شریف امامی خیلی از این جریان ناراحت است»، در پاسخ گفتم آقای آمون اولین پیشنهادی استی در فرمانداری نظامی ندادم که بگیریم تیراندازی کنند یا بکنند ولی مثل اینکه شما آقای نخست وزیر نمی دانید که اعلام حکومت نظامی یعنی چه؟ و فرمانداری نظامی چه وظایف و مسئولیت هایی دارد؟ دولت میگردد که ماموران فرمانداری نظامی، وظیفه دارند که اجازه ندهند چند تن از سه نفر در خیابان هادور هم گرد آیند و اگر افرادی تخطی کردند، آنها را بازداشت و اگر مقاومت کردند به هر طریق لازم، مقاومت را درهم شکنند.»

ماجرای تیراندازی به جوانی در خیابان جردن

ایام عید در سال ۵۴، خانم جوانی در خیابان جردن در حال خرید بود که متوجه می شود کفشش را رازد برده است. اعتراض و واکنش او باعث می شود مغازه دار بگوید کسی حق ندارد از مغازه خارج شود تا دزد پیدا شود. در این میان زنی جوان که همسر یک قاضی دادگستری بود، به این رفتار اعتراض می کند و برادر خانم هم به داخل مغازه می آید. باراننده خانم که از قضا استوار ارتش هم بوده دیگری می شود و زننده به سمت برادر این خانم شلیک می کند. خانمی که در خیابان جردن زننده اش با یک مرد دیگر می شود و او شلیک می کند، همسر پرویز ثابتی بوده است. ثابتی البته معتقد است

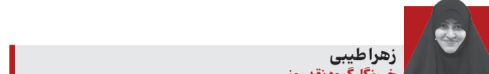
ثابتی با ساواک قم درباره دستگیری آیت الله غفاری و فوت او در زندان شهربانی بر اثر شکنجه ماموران، می نویسد: «نامبرده یکی از روحانیون افراطی، طرفدار خمینی بود. به علت ایراد مطالب خلاف در بالای منبر دستگیر شد. مشارالیه در روز ۴ دی ماه سال ۵۳، در زندان شهربانی بر اثر کوهلوت و بیماری فوت کرده است. فوت یاد شده در زندان مستمسکی به دست طلاب افراطی طرفدار خمینی و روحانیون و افرادی داده که بدینوسیله دست به تبلیغاتی علیه دولت بزنند و بعضاً بالای منبر، مطالبی در مورد فوت وی عنوان دازند و دولت را متهم نمایند که باشد، تحت شکنجه ماموران در زندان درگذشته است،» ثابتی در ادامه این گزارش اشاره می کند که اگر شخصی اظهاراتی درباره شکنجه شدن این روحانی مطرح کرد، با او برخورد شود.

طرح انتقامی که ثابتی برنامه اش را ریخته بود

گروه ها و فعالان انقلابی زیادی به دست ساواک به قتل رسیدند. از جمله این گروه ها، «جنتی» بود که به دنبال قیام ۱۵ خرداد سال ۲۲ به فعالیت های مسلحانه و چریکی روی آوردند. این گروه از جوانان حزب توده تشکیل شده بود که سن آنها از ۲۳ سال کمتر و از ۱۲ سال بیشتر بود. ماهیت فعالیت و اقدامات این گروه از طریق ناصر آقاییان که با ساواک در ارتباط بود، لو می رود و با بازداشت یکی از اعضای این گروه و اعتراف او زیر شکنجه، دیگر اعضای گروه نیز لو می روند و با وجود فرار برخی از اعضای این گروه، بیژن جنتی رهبر این گروه به همراه ۸ نفر دیگر، در تپه های اوین، به قتل می رسند. تهرانی شکنجه گر، اما اجزاد اریق تر روایت می کند و از اجرای طرحی به دستور ثابتی صحبت می کند که برای انتقام از مبارزان صورت گرفته بود. اقدامی که شبیه به فعالیت گروه های تروریستی بود. او در شرح اجرای این اعدام ماجرا این طور روایت می کند: «یک روز ناصری (عضدی) مرا صد کرد و خبر از عملیات کاملاً سری داد. روز پنجشنبه ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ عطارپور (حسین زاده) گفت بعد از ظهر با هم ناهار می خوریم. قرآمان هتل آمریکا واقع در خیابان تخت جمشید بود. وقت موعد سعید (جلیل اصفهانی) بابک، ناصر نوروزی (رسولی) مشعبانی (حسینی ناصری) و عطارپور و فرزاد (جوان) در محل حاضر شدیم. بعد از صرف غذا عطارپور گفت پرویز ثابتی طرحی را تصویب کرده است که همه با هم اجرامی کنیم و هدف کشتن تعدادی از زندانیان به انتقام ترورهای اخیر است. عطارپور دستور داد حسینی زندانیان مورد نظر را تحویل بگیرد. در باعجه علی اکبر اوانی قرار بدهی را گذاشتند و حسینی و رسولی زندانیان را از اوین تحویل گرفته و سرهنگ ناصری (رئیس وقت زندان اوین) هم گفت همه کارها آماده است. این زندانیان عبارتند از بیژن جنتی، عباس سورگی، مشعوف کلاترزی، احمد جلیل، افشار و محمد چوپان زاده، حسن ضیاء طریفی، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالقوار. زندانیان را سوار مینی بوس بعدی کردم و به بالای ارتفاعات اوین رفتم و در حالی که چشمان زندانیان بسته بود، از مینی بوس پیاده شدند. عطارپور (حسین زاده) جلو آمد و برای آنها شروع به سخنرانی کرد. موضوع سخنرانی وی این بود که همان طور که شما بدون محاکمه رفتی ما را در دادگاه های خود به اعدام محکوم می کنید و می کشید، ما هم شما را در دادگاه های خود به اعدام محکوم کردیم. زندانیان شروع کردند به اعتراض. عطارپور دستور شلیک داد، سرهنگ وزیری اولین رگبار را بست و بقیه نیز مسلسل هایشان را به سوی آنها نشانه رفتند. جلیلی هم آخر سر تیر خلاص را شلیک کرد. دست ها و چشم های آنها را باز کردیم و چشم بیند ها و طاب ها را سوزانیدیم و اجساد بی جان را به مینی بوس منتقل کردم و به بیمارستان ۵۰۱ ارتش تحویل دادم. رژیم شاه با فاصله بعد از جنایت اطلاعیه صادر کرد و اعلام کرد که هنگام فرار تعدادی از زندانیان در اثر درگیری با ماموران به قتل رسیدند. اما سازمان عقوبت بین المللی این ادعا را قبول نکرد.»

۱۵۰۰ نفر را دستگیر کنید، غائله جمع می شود!

در جریان اتفاقات و وقایع سال ۵۷، ثابتی از طریق هویدا پیامی فرستاد و درخواست کرد برای آرام کردن وضعیت کشور، مسکان هدایت کشور به دست ساواک سپرده شود. پیشنهادی برای آرام کردن وضعیت کشور، دستگیری حداقل ۱۵۰۰ نفر بود. ثابتی این موضوع را در جلسه ای با حضور جمشید آموزگار مطرح می کند و می گوید: «ما در ساواک این گونه افراد و مظنون را طبقه بندی و به درجات ۱، ۲، ۳ تقسیم



زهرا طیبی خبرنگار گروه نقد روز

دوست گرمابه و گلستان هویدا، اما با هوشر تر از نخست وزیر وقت بود. وقتی شنید که قرار است شاه او را از ریاست اداره سوم ساواک برادر، خیلی زود فهمید که باید برای خروج از کشور برنامه ریزی کند. خودش می گفت «اگر می ماندم مرا هم برای راضی کردن مخالفان بازداشت می کردند.» در ساعت ۱۰ صبح ۹ آبان ۵۷ و پرواز ۷۵۷ هواپیمای ملی ایران به مقصد رم - ژنو، فردی به نام عالیخانی از کشور خارج شد و ثروتی حدود ۱۳۵ میلیون تومان که به نرخ امروزی، معادل ۶۳۰ میلیارد و ۸۷۸ میلیون می شود را از کشور خارج کرد. عالیخانی اما یکی از نام های مستعار پرویز ثابتی بود که برای خروج بی سروصدا از کشور آن را انتخاب کرده بود. اما ثابتی اسم جعلی و مدرک جعلی زیاد داشت تا از هر کدام به موقعش استفاده کند. رئیس اداره سوم ساواک که به امور امنیت داخلی می پرداخت خیلی از شکنجه ها، بازداشتی ها و توقیف های زیر نظرش انجام می شد. اقداماتی که البته ثابتی همیشه آن را انکار می کرد و حتی در نوشتن نامه هائیز از به کار بردن الفاظی که به نوعی انجام شکنجه ها را تایید می کرد، امتناع می کرد. در گزارش امروز که با همکاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی و روزنامه «فرهیختگان» تنظیم شده، قصد داریم به سوابق و فعالیت های پرویز ثابتی در اداره سوم ساواک بپردازیم.

ابنقدر احق نبودم که علنی بگویم بی دینم

بهمین ۱۴۰۱ در جریان اتفاقات و ناآرامی ها تجمعی در آمریکا برگزار شده بود که البته انتشار تصویر پیرمردی ۸۶ ساله حواشی زیادی به همراه داشت. انتشار این تصویر را می توان خروج ثابتی از زندگی پنهانی ۲۵ ساله خود دانست. پیش از این و نزدیک به ۱۰ سال قبل ثابتی، کتاب «دامگه حادته» را منتشر کرده بود که در آن روایت هایی از دوران حضور و فعالیت خود، در ساواک مطرح کرد اما تا بهمن ۱۴۰۱ عکس و تصویر یا فیلمی از او منتشر نشد. حالا در آذر ۱۴۰۲ و در شرایطی که شبکه منوچه به خاطر فشارهای مالی کارفرمای صهیونیستی اش توان کمک به این شبکه را نداشته و در آستانه تعطیلی قرار داد، مستندی در روایت پرویز ثابتی در حال پخش است. پرویز فرزند حسین در ۱۳۱۵ در سنسگر و از پدر و مادری بهایی متولد شد. خودش می گفت نه مسلمان بوده نه بهایی اصلا دینی نداشته است؛ اما اسناد نشان می دهد در پرسش نامه استخدامی اش در وزارت آموزش و پرورش، دادگستری و ساواک دین خود را مسلمان و شیعه اثنی عشری نوشته است. خودش می گفت این کار برای خراب نکردن سابقه خدمتی اش انجام داده است؛ نمی توانستم بنویسم بی دین. ابنقدر احق نبودم که آینده خدمتی خود را خراب کنم که چه؟ در هر حال اظهارات متناقض و اسناد موجود نشان می دهد، ثابتی درباره مذهب اصلی خود صداقت لازم را به خرج نمی داد کمابلیکه اظهار می کرد در دانشگاه بر سر عدم اثبات وجود خدا بحث می کرده اما در فرم های استخدامی دین خود را اسلام معرفی کرده است. ثابتی تحصیلات ابتدایی را در سنسگر گذرانده اما برای تحصیلات دبیرستان راهی تهران می شود. او آدمش به تهران و تحصیل در دبیرستان را اینطور روایت می کرد: «سنسگر، بخشداری و زندانری داشت اما دبیرستان نداشت.» ثابتی سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷، در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران تحصیل کرد. ثابتی اینطور برنامه ریزی کرده بود که ابتدا به استخدام آموزش و پرورش در بیاباد، بعد از آن به دادگستری برود و بعد از حدود چهار پنج سال، وکیل دادگستری شود اما با ورودش به اداره ساواک، از استخدام شدن در آموزش و پرورش و دادگستری منصرف شد. ثابتی در اظهارات خود، موارد دیگری را نیز مطرح می کند، از جمله اینکه طرفدار جبهه ملی و مصدق بوده البته تا زمانی که علیه شاه اقدامی انجام نداد است.

پاکروان ساده لوح بود، بختیار فساد مالی کرد...

ثابتی خیلی زود در اداره ساواک پیشرفت کرد. برقراری روابط نزدیک با حسین فردوست و امیرعباس هویدا او را تا ریاست اداره سوم ساواک رساند. ثابتی در تحقیقاتی که انجام می داد متوجه شد که حدود ۶ نفر از کارمندان ناراضی و برکنار شده، نقش زیادی در تویع جزوات، اختلاس و سرکشی داشته اند. کشف این اتفاق نقش زیادی در افزایش محبوبیت ثابتی برای هویدا داشت. این روابط آنقدر نزدیک می شود که حتی در گزارش های سفارت آمریکا نیز به آن اشاره شده است: «در ارزیابی عوامل و اسباب قدرت هویدا، اغلب نام پرویز ثابتی، به میان می آید. او در تمام دوران زندگی (اداری اش) دوست نزدیک هویدا بوده است.» هویدا و ثابتی تقریباً هر هفته با یکدیگر دیدار داشتند. ثابتی در این دیدارها اطلاعاتی نیز در اختیار هویدا قرار می داد. ثابتی در روایت های خود، رومانی سابق ساواک را آدم های مناسب این سمت نمی دانسته و آنها را افرادی می دانست که جدیت کافی و لازم برای انجام این امور نداشتند. ثابتی ادعا می کند که تیمور بختیار، فرد میهن دوستی بوده اما اسناد های مالی داشته است. پاکروان دیگر رئیس ساواک افرادی می دانست که بیش از آنکه شخصیتی مناسب ریاست ساواک باشد، شخصیتی دانشگاهی بوده و عدم اجتناب از به کاربردن خشونت و جدیت لازم نقطه ضعف او بوده است. شاید بتوان گفت رابطه ثابتی بیش از همه با نصیری خوب بود. فردی جدی که اتفاقاً ظنور که ثابتی انتظار داشت، از اقتدار لازم هم برخوردار بوده است.

شکنجه نداشتیم!

با این حال و با وجود روحیه خشن ثابتی اما ثابتی شبیه ساواکی ها نبود. همیشه کت و شلوار به تن داشت، هر روز کراواتش را عوض می کرد، با ادب و با طمأنینه حرف می زد. این دقت نظر و حفظ ظاهر را در گزارشاتی که منتشر می کرد نیز مورد توجه قرار می داد و با وجود شواهد و اظهارات زندانیان مبنی بر شکنجه آنها اما ثابتی همواره این موضوع را تکذیب می کرد. برای مثال در تاریخ ۱۴ بهمن سال ۵۳، ضمن مکاتبه

